

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| او حنان برخواست از جامر جهان برخواستم | |
| چو چشم خود ببال هر گشت انداز پندارم | نگاه کردم باشد سینه او بر پروازم |
| بجای من ندارد اعتباری از قیام من | بود انجام پروازم چو رنگ آغاز پروازم |
| شکوه دارم زهم بسکه صبوریم زهم | دستت قرب بختیست که دوریم زهم |
| رندانه که میجو زندی لاله کون هم | سینه از سینه سلسله موج خون هم |
| فایز ز دل بودن عاشق نمیشود | حویان جلوه نموده فرار و سکون هم |
| احوال عشق و حسن زانم کنیوان شناخت | |
| عکس دو آینه است عیان از خود و هم | |
| بادت بهم میجو و میخانه که رفتم | سرمهت ز یک مشتله هم خانه که رفتم |
| بود از کل ذرت کوه نقد بهاری | چون رشته نسیم بهر دان که رفتم |
| صد میکره کسبیتا از آن چشم به دست | چون باده بهر نشسته و میخانه که رفتم |
| دیرو صحرای بینه تو خید نما بود | چو خویش ندیویم بهر خانه که رفتم |
| تاب نیکه کردم ندارم چو سوسکت | |
| حوش بازش هم می بر پروانه که رفتم | |
| شکله از پیش دل بر نو زندگانشان | چون نفس می رفت دمی انداز او جان |
| رنگ من بهر است از دنی غار رنگ | ریشه از نو نگاه مور زرد دراز نام |
| نفس از پیش نکرد دلش من اینده را | همه تقاضای صورت سرود از او نام |
| بسکه چو بنیده است خون کف و خون من | گرفتند از دست چون گل شکند به نام |

| | |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| عشق نشان نام از یاد سر می ایم | رنگ بر نگاه از بهار سر می ایم |
| زندموج خوشی ان و خاکم از سینه بختی | چو سبیل بیدار از کوه سار سر می ایم |
| چون دور کینکه جنت نشسته ایم | چون رنگ در طلسم شکست نشسته ایم |
| در بنده سار سیم امید است موج من | در برج شکستن بخت نشسته ایم |
| تخم سیدانش بر هر کی شده است | در محله ز خاک نرسختن نشسته ایم |
| من کرد باد وادی مهرب و تخم | چون دور طلسم شکست نشسته ایم |
| چندین کند طولی اهل بازه کرده ایم | |
| شوکت بدامگاه کسستن نشسته ایم | |
| ضعیف کشند ام ما بدیند اسبابم | چو رشته آب که کشته است کرد ایم |
| چون عشق جگر دار کرده است مرا | |
| بسیه هنره شرمی برد خواهم | |
| از لامکان بدینم رسیدن کشته ام | یعنی زجای ناله رسیدن کشته ام |
| دیگر زبان نشسته و هموار میر ویم | از بس دیده ام زو دیدن کشته ام |
| باله شکسته است و بجای نمی رسم | چون رنگ عاقلان ز پریدن کشته ام |
| بی تاب بیدار چمن بی تو آسبیم | نصیب رنگ کلم ز طبعیدن کشته ام |
| کل از بس دست رو باغبان شکفت | |
| من از قبول خلق ز جسد کشته ام | |
| رفتم از خود چون ز طغی از زمین بخواهم | قد کشیدم نازم دنیا و دین بر خواهم |
| هفتین بودیم ما و آسمان در یک زمین | |

چون